

زندان در زندان

روزی یکی از مدیران زندان پرسید از مواضع کوتاه آمده ای؟ گفتم نه، حکومت همان است و حتی در این ۲ سال بدتر نیز شده است، بنابراین دلیلی برای کوتاه آمدن وجود ندارد، ولی مشاهداتم در زندان حالم را از هر مبارزه ای به هم می زند، مانده ام بر سر دوراهی، و اما چرا؟ قبل از شروع به بیان موضوع اصلی، لازم است گفته شود که این سطور را با اشک و آه می نویسم و یکی از سخت ترین تصمیمات در طول زندگی ۶۰ ساله ام می باشد، بعد از ۲۲ ماه همراهی و گوشزد و گفتن و هشدار و ندیدن نتیجه، برای بیان حقیقت و آگاهی عمومی که از ویژگیهای شاید خوب و شاید بدم باشد راهی جز نوشتن و انتشار برایم نمانده. حق مردم است که واقعیت را بدانند.

آزادی بیان، آزادی عقیده، رفع تبعیض های جنسیتی و عقیدتی، مقابله با ظلم و دیکتاتوری، عدالت، شفافیت، پاسخگویی، صداقت و حق گوئی، انتخابات آزاد و دموکراسی آرمانهایی بود که دهه ها (از ۱۳۷۰) مرا زیر ضربات گروه های فشار (انصار و حزب اله، بسیج، لباس شخصی ها، سعید تاجیک ها) قرار داد. به بازپرسی ها و دادگاه ها (۱۲ پرونده) کشاند و در نهایت یک بار در ۱۳۹۱ و بار دوم مهر ۱۴۰۳ راهی زندان کرد. (با ۵ نوبت محکومیت جمعاً حدود ۱۲ سال)

زندان اوین، بند زنان سیاسی، همجواری با مبارزین نام آشنا، خاطرات خوب و بد، تلخ و شیرین، باورهای مشترک و گاهاً در عمل متفاوت. در کلام عالی و در عمل خالی، نظریه پردازانی از درون تهی. دیکتاتورهای کوچکی که آنچه را که سالها با آن مبارزه کرده اند بر سر هم بندیهای خود می آورند. هم بندیانی که کمتر یارای نقد کردن و یا ایستادن در مقابل آنها را دارند که در این صورت تنگ نظری ها، تهمت ها، پرونده سازی ها، هتاکی ها، حذف و طردها، تخریب شخصیت ها و گاهاً ضرباتی را نوش جان می کنند. به عبارت دیگر هم بندی (بخوانید گروه فشار داخل بند) هم بندی را می پاید، برای او تعیین تکلیف و خط قرمز مشخص می کند، آزادی او را سلب می کند، به او انگ و تهمت می زند، او را تهدید می کند، آرای او را دور می ریزد، ضرب و شتم نثارش می کند، فضای وحشت و خفقان می آفریند. چرا؟ چون با او همراه نشده، یا نقدی بر او وارد کرده و پا روی سلطه و اقتدار او نهاده. و عجیب تر سکوت یا همراهی و ادامه ی دوستی برخی دیگر از مشاهیر در بند با این اندک سلطه گران است. بارها پرسیده ام چگونه است که می شود با این افراد همراه شد ولی با مستبدین در کشور نه؟ یعنی هم چوب را بخوریم و هم پیاز را، هم در زندان باشیم و هم با دیکتاتور سازش کنیم؟ چرا کور و کر شدیم؟

وضعیت به گونه ای است که جز زندانیان ریشه دار و یا قدیمی، جدیدالورودها (بالای ۹۰٪) در کمتر از حداکثر یک هفته، البته اگر ماندگار شوند، شوکه و مبهوت و پشیمان که این ها بودند چهره هایی که آرزوی دیدارشان را داشتیم؟ چه فکر می کردیم و چه دیدیم؟ چگونه از چاله به چاه افتادیم؟ و در آرزوی خلاصی و پی گرفتن زندگی و پشت سر را نگاه نکردن. می گویند در زندان که قدرتی ندارند این گونه اند، وای اگر قدرتی بگیرند. متأسفانه و

شوربختانه راضی می شوند به شرایط موجود حاکمان و در انتظار و در تلاش برای آزادی، با وثیقه و یا بی وثیقه آزاد می شوند و غیر از مواردی انگشت شمار دیگر خبری در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی از آنها نمی شنویم. برای من که در سال ۱۳۹۱ نیز در زندان بودم، در مقایسه با این دوره چنین شرایطی به ابتذال کشیدن مبارزه است. در آن سال چپ ها و پادشاهی خواهان را نداشتیم. می گویند برخی از چپ ها هر جا و هر زمان که تعدادشان زیاد می شود، باند تشکیل می دهند، دسته جمعی به دیگران تهاجم می کنند، از خطاهای هم حمایت می کنند و دیگران را به خاک سیاه می نشانند. (به یاد بیاوریم وضعیت حکومت کمونیست ها را در کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق و کشورهای در قاره آمریکا که فروپاشیدند از فساد و دیکتاتوری و فقر و همچنین کره شمالی و ونزوئلا امروزی را). مردان زندانی نیز تجربه های مشابهی دارند. متأسفانه برخی مدافعین حقوق بشر زندانی نیز به این ها پیوسته اند. انگاری تقسیم کار کرده اند در سلطه بر دیگران ولی با نقش های متفاوت. وضعیتی که در اپوزیسیون در داخل و خارج کشور و در فضای مجازی نیز مشاهده می شود.

برای برخی از این مبارزین زندان مکانی است که با آن شخصیت و اعتبار و شهرت کسب کرده و می کنند. فقط بودن در زندان برایشان ارزش است و عملاً در تعارض با آرمانهای سابق خود روزگار سپری می کنند. و اما بعضی نمونه ها از این رفتارهای فاشیستی که ذکر همه آن مثنوی هفتاد من کاغذ می شود:

۱. در جلسه عمومی بند موضوعی رأی می آورد بر خلاف نظر این افراد که در اقلیت بوده اند. جلسه تمام نشده با داد و ایجاد فضای همراه با وحشت و ارباب به این رأی گیری اعتراض و آن را باطل می کنند. می گویند چون ما سالها در زندان بوده و هزینه زیادی داده ایم، نمی شود افراد جدید تصمیمات قدیمی ها را کنار بگذارند، چنین حقی ندارند. (مقایسه کنید با سماجت و مقاومت و برخورد حکومت در پاسخ ندادن به مطالبات نسل های جدید و اکثریت جامعه از جمله در مورد حجاب اجباری و تغییرناپذیری تبعیض های جنسیتی و عقیدتی و گاهاً نژادی)

۲. نسبت به افراد غیر همراه با خود و یا منتقد خود با انگ های نادرستی چون مزدور، دارای مأموریت، آدم فروش، جاسوس، حکومتی، کارمند دولت در اینجا و ... وارد شده و مشابه گروههای فشار با ایجاد فضای وحشت و خفقان سعی در ساکت کردن آنها کرده و بعضاً موفق هم می شوند. (مقایسه کنید با عملکرد حکومت در استفاده از عناوین اتهامی چون تبلیغ علیه نظام، اجتماع و تبانی، اقدام علیه امنیت ملی، توهین به مقدسات، توهین به رهبری و به تبع آن احضارها و دادگاه ها و زندان ها و اخراج ها و تعلیق ها و مصادره ها و ... برای ساکت کردن مخالفین و منتقدین و درس عبرت برای سایرین.)

۳. با ایجاد هیاهو و فحاشی و شعار مانع رأی دادن برخی از زندانیان در انتخابات ریاست جمهوری اخیر شدند. از ۸ صبح تا ۱۲ شب روز جمعه در راهروی منتهی به درب خروجی بند نشستند، هم بندیهایشان

را چون مأموران امنیتی پایبند و اجازه عبور ندادند. فضا به قدری خوفناک بود که زندانبانان نیز جرأت باز کردن درب برای عبور رأی دهندگان را نداشتند و این ۸ نفر نتوانستند رأی بدهند. (مقایسه کنید با مهندسی انتخابات ها در کشور توسط حکومتی ها.)

۴. برخی از زندانیان به دلیل نگرانی از طرد و تنها و تهدید شدن در محیط بسته زندان و بدون تمایل قلبی با برنامه های اعتراضی زندانیان همراهی می کنند. (مقایسه کنید با شرکت بعضی شهروندان در انتخاباتها و راهپیمایی های ۲۲ بهمن و روز قدس و شرکت در نماز جمعه و ... از ترس از دست دادن موقعیت کاری و قطع شدن یارانه ها و عدم پذیرش در آزمونهای استخدامی و ...)

۵. خبرسازی از طریق انتشار اخبار مبالغه آمیز و نادرست درباره افراد و وقایع داخل زندان. در فرهنگ لغات آنها ممنوع الملاقاتی یعنی تبدیل یک جلسه ملاقات حضوری به ملاقات کابینی. عدم دسترسی به پزشک یعنی ویزیت شدن زندانی دو هفته یکبار توسط پزشک زنان، دو نوبت یا بیشتر سونوگرافی در دوران حاملگی، چک شدن فشار و قند و ... چندبار در هفته و حضور پرستار در موارد ضروری. تغذیه نامناسب یعنی در اختیار داشتن مواد غذایی خام ماهانه از جمله لبنیات و حبوبات و برنج و ... و دریافت ناهار و شام آماده بصورت روزانه با هزینه زندان و امکان خرید روزانه از فروشگاه کوچک زندان و خریدهای هفتگی از بیرون با خرج از جیب خود. دفاع از خود یعنی حمله. بدنی کبود یعنی یک نقطه سرخ شده به اندازه حداکثر ۲ در ۲ سانتی متر. در صورت اعتراض به این نحوه نادرست خبررسانی، متهم می شوی به انجام مأموریت حکومتی برای عادی سازی ظلم و شرایط زندان و یا شنیدن این عبارات: آنچه ما می گوئیم درست است و هر کسی غیر از این، این عبارات را معنا کند گه خورده است و متعاقباً دریافت بارانی از حملات و تخریب ها و تهدیدها. (مقایسه کنید با مطالب خلاف رسانه ها و مقامات حکومتی در هر رویداد و اتفاقی و جرم انگاری و برخوردهای قضایی برای کسانی که غیر از آن را بگویند.)

۶. پیشنهاد مناظره و گفتگوی آزاد در جمع هم بندیان را با هدف آسیب شناسی این شرایط و بازگشت به اخلاقیات، به جای پیچ پیچ های بی اثر در تخت ها و فضای خصوصی به دو نفر از این جمع ارایه کردم. هدفم عمومی شدن نقدها، آزادی بیان و امید به اصلاح بود. جواب شنیدم فعلاً اولویت، پرداختن به مقابله با احکام اعدام ها است، مناظره رد شد و نفر دوم نیز بی جواب گذاشت. (مقایسه کنید با جمله "لحظه حساس کنونی" که همیشه سلاحی در دست حکومت برای امنیتی کردن بیشتر فضا و سرکوب بیشتر منتقدین و مخالفین و باز نکردن فضای سیاسی است.)

با در نظر داشتن دو نکته:

الف- فضای کوچک زندان با ۶۵ زندانی در قیاس با کشور وسیع ایران با ۹۰ میلیون جمعیت.
ب- ابزار نداشته در زندان در قیاس با حکومتی که تمام و کمال همه ابزارهای قلدری و ستمگری را در اختیار دارد.

قضاوت را به شما می سپارم آیا تفاوتی بین مستبدین حکومتی و فاشیست های بند در تحمیل عقاید خود بر دیگران، محدود کردن آزادی ها، وجود باندها و نگاه خودی و غیرخودی، خودمحوری و ایجاد سلطه و حفظ آن با هر وسیله ای و ترفندی وجود دارد؟

و در خاتمه

- در این زندان آموختم که ما مبارزین طبلی توخالی و دیکتاتورهای حقیری بیش نیستیم. سرود آزادی و عدالت می خوانیم و در چرخه زندگی، ستم را بازتولید می کنیم. از دموکراسی و فرهیختگی می گوئیم ولی با زبانی سرکوبگر و طردکننده دیگری باز تولید سلطه و استبداد را رقم می زنیم.
- در این زندان آموختم سالها و حتی دهه ها تا نهادینه شدن دموکراسی در خود بعنوان پیش نیاز اصلاح جامعه و حکومت فاصله داریم.
- در این زندان آموختم که در کنار حقیقت بودن حتی در زندان و در بین مبارزین راه آزادی هزینه گزافی دارد.
- در این زندان بیشتر آموختم تنها راه رسیدن به آزادی و عدالت و برقراری یک حکمرانی خوب، اصلاحات و به ویژه اصلاحات ساختاری است.

با سخنی از بزرگان نوشته خود را به پایان می برم با امید به اصلاح و عبرت و درس گرفتن:
"بزرگترین استعداد یک دیکتاتور، قدرتش در فاسد کردن است و بزرگترین شانس یک دیکتاتور این است که مشتاقان فاسد شدن کم نیستند حتی در زندان سیاسی و در بین مبارزین راه آزادی"
و بالاخره " زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد"
دختر عمویم که به تعبیر خوابهایش باور جدی دارد، چندی پیش در خواب دیده که در زندان توسط هم بندیها کشته می شوم. از ما گفتن بود، خود دانید.

فائزه هاشمی

شهریور ۱۴۰۳

زندان اوین